|  |
| --- |
| **کرامات حضرت فاطمه معصومه (س(** |
| از آنجا كه فاطمه معصومه عليها السلام از خانداني است كه در زيارت جامعه خطاب به ايشان آمده است: ((عادتكم الاحسان و سجيتكم الكرم))[1] كرامات و عنايات آستان مقدسش بسيار فراوان و شامل حال خاص و عام بوده است: از بزرگاني همچون ملاصدرا و آيت الله بروجردي گرفته تا آن مسلمان عاشقي كه از دور افتاده ترين كشور اسلامي به عشق زيارت و به اميد عنايت به حريم قدس او راه يافته, همگي را مورد لطف و عنايت كريمانه خود قرار داده است; ولي با كمال تاسف اين كرامات تا كنون ثبت و ضبط نشده است, ما هم نمونه هايي برگزيده از كرامات آن حضرت را در اينجا ميآوريم; به اميد آن كه مجموع كرامات آن حضرت در كتاب مستقل گردآوري شود.  كراماتي به نقل از آيت الله العظمي اراكي(ره(  ايشان درباره خودشان فرمودند: دستم باد مي كرد و پوست آن ترك بر مي داشت به طوري كه نمي توانستم وضو بگيرم و ناچار بودم براي نماز تيمم كنم و معالجات هم بي اثر بود تا اينكه به حضرت معصومه(س) متوسل شدم و به من الهام شد كه دسكش به دست كنم, همين كار را كردم, دستم خوب شد.  ايشان فرمودند: آقا حسن احتشام (فرزند مرحوم سيد جعفر احتشام كه هر دو از منبريهاي قم بودند) نقل مي كرد از شيخ ابراهيم صاحب الزماني تبريزي (كه مرد با اخلاصي بود) كه من شبي در خواب ديدم به حرم مشرف شدم خواستم وارد شوم گفتند حرم قرق است براي اينكه فاطمه زهرا(ع)و حضرت معصومه(ع)در سر ضريح خلوت كرده اند و كسي را راه نمي دهند. من گفتم: مادرم سيده است و من محرم هستم, به من اجازه دادند, رفتم ديدم كه بله اين دو نشسته اند و در بالاي ضريح با هم صحبت مي كنند از جمله صحبتها اين بود كه حضرت معصومه(س) به حضرت زهرا(ع) عرض كرد: حاج سيد جعفر احتشام براي من مدحي گفته است و ظاهرا آن مدح را براي حضرت مي خواند.  شيخ ابراهيم اين خواب را در جلسه دوره اي اهل منبر كه حاج سيد جعفر احتشام هم در آن حضور داشت نقل مي كند; حاج احتشام مي گويد: از آن شعرها چيزي يادت هست؟ گفت: بله در آخر آن شعر داشت (دخت موسي بن جعفر) تا اين را گفت, حاج احتشام شروع كرد به گريه كردن و گفت: بله توي اشعار من اين كلمه است. «حاج سيد جعفر احتشام منبري با حالي بود و موقع روضه خواندن خودش هم گريه مي كرد و بكاء بود و بسيار گريه مي كرد.»  آقا حسن احتشام فرزند ايشان مي گويد به ايشان گفتيم شما در آخر شعرتان يك تخلصي داشته باشيد مانند ساير شعرا, قبول نكرد تا با اصرار اين شعر را گفت:  اي فاطمه بجان عزيز برادرت بر احتشام نما قصر اخضري  ايشان گفت: قصر اخضر را لطف كردند. گفتم چطور؟ گفت: همـــانجــا كــه آقاي مرعشي(ره) سجاده مي انداختند, آنجا را گچ كاري كردند و سنگ مرمر سبز رنگ, و قبر حاج احتشام در همان قسمت از مسجد بالاسر است (اين بود قصر اخضري كه به ايشان عطا شد.)  آقاي حاج شيخ حسن علي تهراني(ره) (جد مادري آقاي مرواريد) كه از علماء بزرگ و شاگردان فاضل ميرزاي شيرازي محسوب مي شوند و حدود 50 سال درنجف به تحصيل علوم اشتغال داشتند, ايشان برادري داشت به نام حاج حسين علي شال فروش كه از تجار بازار بوده در تمام مدتي كه حاج شيخ مشغول تحصيل بودند ايشان ماهي 50 تومان به او شهريه مي داد تا اينكه برادر تاجر فوت مي كند و جنازه او را به قم حمل مي كنند و در آنجا دفن مي نمايند.  حاج شيخ علي (كه در اواخر عمر در مشهد ساكن بودند) تلگرافي از فوت برادر مطلع مي شود, به حرم مشرف شده و به حضرت رضا عرض مي كنند: من خدمت برادرم را يكبار هم نتوانستم جبران نمايم جز همين كه بيايم اينجا و از شما خواهش كنم كه به خواهرتان حضرت معصومه(س) سفارش ايشان را بفرماييد: تاكمك كاري, بكند از برادرم.  همان شب يكي از تجار كه از قضيه اطلاع نداشت خواب مي بيند كه به حرم حضرت معصومه(س) مشرف شده و آنجا مي گويند: كه حضرت رضا عليه السلام هم به قم تشريف آوردند: يكي جهت زيارت خواهرشان, و يكي جهت سفارش برادر حاج شيخ حسنعلي به حضرت معصومه(س)  او معناي خواب را نمي فهمد و آن را با حاج شيخ حسنعلي در ميان مي گذارد و ايشان مي فرمايند: همان شب كه شما خواب ديدي من (در رابطه با برادرم) به حضرت رضا متوسل شدم و اين خواب شما درست است.  مرحوم آقا سيد محمد تقي خوانساري پس از شنيدن اين خواب فرمود: از اين خواب استفاده مي شود كه قم در حريم حضرت معصومه(س) است; بايد حضرت امام رضا(ع) به قم تشريف فرما شوند و سفارش برادر حاج شيخ حسنعلي را به حضرت بفرمايند والا خود حضرت امام رضا(ع) مستقيما در كار مداخله نمي كند چون اين در محدوده حضرت معصومه است و مداخله در اين محيط نمي شود.  جلال و جبروت فاطمه زهرا عليها السلام   آقاي شيخ عبد الله موسياني(ايشان از شاگردان آيت الله مرعشي(ره) بودند)نقل فرمودند به اين كه حضرت آيت الله مرعشي نجفي به طلاب مي فرمود: علت آمدن من به قم اين بود كه پدرم سيد محمود مرعشي نجفي (كه از زهاد و عباد معروف بود) چهل شب در حرم حضرت امير عليه السلام بيتوته نمود كه آن حضرت را ببنيد, شبي در (حال مكاشفه) حضرت را ديده بود كه به ايشان مي فرمايد: سيد محمود چه مي خواهي؟ عرض مي كند: مي خواهم بدانم قبر فاطمه زهراء عليها السلام كجاست؟ تا آن را زيارت كنم.  حضرت فرموده بود: من كه نمي توانم «بر خلاف وصيت آن حضرت», قبر او رامعلوم كنم. عرض كرد: پس من هنگام زيارت چكنم؟ حضرت فرمود: خدا جلال و جبروت حضرت فاطمه عليها السلام را به فاطمه عليها السلام عنايت فرموده است, هر كس بخواهد ثواب زيارت حضرت زهرا عليها السلام را درك كند به زيارت فاطمه معصومه عليها السلام برود.  آيت الله مرعشي مي فرمودند: پدرم مرا سفارش مي كرد كه من قادر به زيارت ايشان نيستم اما تو به زيارت آن حضرت برو, لذا من به خاطر همين سفارش, براي زيارت فاطمه معصومه عليها السلام و ثامن الائمه عليها السلام آمدم و به اصرار موسس حوزه علميه قم, حضرت آيت الله حائري در قم ماندگار شدم. آيت الله مرعشي در آن زمان فرمودند: شصت سال است كه هر روز من اول زائر حضرتم.  عنايت حضرت به زوار مرقدش   آقاي شيخ عبد الله موسياني نقل كردند از حضرت آيت الله مرعشي نجفي: كه شب زمستاني بود كه من دچار بي خوابي شدم; خواستم حرم بروم, ديدم بي موقع است, آمدم خوابيدم و دست خود را زير سرم گذاشتم كه اگر خوابم برد خواب نمانم, در عالم خواب ديدم خانمي وارد اطاق شد «كه قيافه او را به خوبي ديدم ولي آن را توصيف نمي كنم» به من فرمود: سيد شهاب! بلند شو و به حرم برو; عده اي از زوار من پشت در حرم از سرما هلاك مي شوند, آنها را نجات بده.  ايشان مي فرمايند: من به طرف حرم راه افتادم, ديدم پشت در شمالي حرم (طرف ميدان آستانه)عده اي زوار اهل پاكستان يا هندوستان(با آن لباسهاي مخصوص خودشان) در اثر سردي هوا پشت در حرم دارند به خود ميلرزند, در را زدم, حاج آقا حبيب (كه جزء خدام حضرت بود) با اصرار من در را باز كرد, من از مقابل و آنها هم پشت سر من وارد حرم شدند وآنها در كنار ضريح آن حضرت مشغول زيارت و عرض ادب بودند; من هم آب خواستم و براي نماز شب و تهجد وضو ساختم.  عنايت حضرت به زائر برادر   آقاي شيخ عبد الله موسياني نقل مي كند: كه ما عازم مشهد مقدس بوديم در حالي كه در آنجا به جهت جمعيت زياد زوار, منزل به سختي پيدا مي شد. من با اطلاع از اين جهت به حرم حضرت معصومه عليها السلام مشرف شدم و خيلي خودماني گفتم: بي بي جان ما عازم زيارت برادر شماييم, خودتان عنايتي بفرماييد. ما عازم مشهد شديم, ديديم منزل بسيار كمياب است نزديك حرم از تاكسي پياده شديم, ناگهان ديدم جواني از داخل كوچه به طرف من آمد و به من گفت: منزل مي خواهيد؟ گفتم: بله, گفت دنبال من بيا با او رفتم مرا داخل خانه اش برد, اطاف بزرگ و خوبي را به ما داد, ما وقتي در آنجا مشغول جابجايي وسايل بوديم, خانم ايشان ما را براي نهار دعوت كرد, بعد از تشرف به حرم و زيارت و نماز, نهار را با آنها خورديم.  صبح روز بعد, خانم از ما سوال كرد: شما چند روز در اينجا هستيد؟ گفتم ده روز. گفت ما به تهران مي رويم, اين كليد خانه, هر وقت كه خواستيد برويد, كليد را بدهيد به همسايه ما آقاي رضوي (يا رضواني). گفتم كرايه منزل چه مي شود؟ گفت ما صحبت آن را كرده ايم. ما خيال كرديم مقصود ايشان صحبت درباره كرايه است با آقايي كه بنا شد كليد را به او بدهيم. چند روزي گذشت كسي آمد در خانه و گفت: من رضوي (يا رضواني) هستم, شما هر وقت كه خواستيد به قم برويد, كليد را پشت آينه داخل اطاق بگذاريد و در منزل را ببنديد و برويد.  گفتيم: كرايه چه مي شود؟ گفت درباره كرايه با من صحبتي نكردند. ده روز ما تمام شد, خواستيم برگرديم, ديديم بليط ماشين را بايد چند روز پيش تهيه مي كرديم و الان تهيه بليط امكان ندارد, خيلي ناراحت بوديم كه من از صاحب ماشيني (كه در نزديك منزل ما, ماشين خودش را پارك مي كرد و در مسير ((تهران - مشهد)) مسافر جا به جا مي كرد) خواستم ما را هم با خودش تا تهران ببرد. او گفت: من فردا حركت نمي كنم ولي فردا شما را به قم مي فرستم; فردا ما را تا گاراژ ماشين برد و رفت به مسوول دفتر گفت: اينها از ما هستند و مي خواهندبه قم بروند, او هم موافقت كرد و در بهترين جاي ماشين به ما تعداد صندلي مورد نيازمان را داد و ناباورانه ((حضرت معصومه)) وسيله برگشت مان را هم مانند ((منزل در مشهد)) فراهم كرد.  شفاي طلبه جوان نخجواني   حضرت آيت الله مكارم شيرازي ((دام ظله)) مي فرمايد: بعد از فروپاشي شوروي سابق و آزاد شدن جمهوريهاي مسلمان نشين (و از آن جمله جمهوري نخجوان) مردم شيعه نخجوان تقاضا كردند, كه عده اي از جوانان خود را به حوزه عليمه قم بفرستند تا براي تبليغ در آن منطقه تربيت شوند.  مقدمات كار فراهم شد و استقبال عجيبي از اين امر به عمل آمد. از بين (سيصد نفر داوطلب) پنجاه نفري كه معدل بالايي داشتند و جامعترين آنها بودند براي اعزام به حوزه علميه قم انتخاب شدند. در اين ميان جواني - كه با داشتن معدل بالا, به سبب اشكالي كه در يكي از چشمانش وجود داشت انتخاب نشده بود - با اصرار فراوان پدر ايشان, مسوول مربوطه ناچاراز قبول ايشان شد, ولي هنگام فيلمبرداري از مراسم بدرقه از اين كاروان علمي, مسوول فيلمبرداري دوربين را روي چشم معيوب اين جوان متمركز كرده و تصوير برجسته اي از آن را به نمايش گذاشت. جوان با ديدن اين منظره بسيار ناراحت و دل شكسته مي شود.  وقتي كاروان به قم رسيد و در مدرسه مربوطه ساكن شدند اين جوان به حرم مشرف شده و با اخلاص تمام متوسل به حضرت مي شود, و در همان حال خوابش مي برد. در خواب عوالمي را مشاهده كرده و بعد از بيداري مي بيند چشمش سالم و بي عيب است.  او بعد از شفا يافتن به مدرسه برمي گردد, دوستان او با مشاهده اين كرامت و امر معجزه آسا, دسته جمعي به حرم حضرت معصومه عليها السلام مشرف شده و ساعتها مشغول دعا و توسل مي شوند. وقتي اين خبر به نخجوان مي رسد آنها مصرانه خواهان اين مي شوند كه اين جوان بعد از شفا يافتن و سلامتي چشمش به آنجا برگردد كه باعث بيداري و هدايت ديگران و استحكام عقيده مسلمين گردد. (كرامات نقل شده از شفاي طلبه جوان نخجواني آقاي شيخ عبد الله موسياني توسط واحد سمعي, بصري حرم ضبط صوتي, تصويري شده است.(  (ضبط صوتي, تصويري اين كرامت به نقل حضرت آيت الله مكارم ((دام ظله)) در واحد فرهنگي آستانه موجود است.)  منبع فيض الهي   مرحوم محدث قمي مي فرمايد از بعض اساتيد خود شنيدم كه:مرحوم ملاصدراي شيرازي به خاطر بعضي مشكلات از شيراز به قم مهاجرت فرمود و در قريه كهك اقامت نمود; آن حكيم فرزانه هرگاه مطالب علمي بر او مشكل مي شد به زيارت حضرت فاطمه معصومه ميآمد و با توسل به آن بزرگوار مشكلات علمي بر ايشان حل مي شد و از آن منبع فيض الهي مورد عنايت قرار گرفت.(2)  شفاي مرد نصراني   مرحوم محدث نوري نقل فرمودند: كه در بغداد مردي نصراني به نام ((يعقوب)) مبتلا به مرض استسقاء بود كه از معالجه آن ناميد شده بودند و به طوري بدنش ضعيف شده بود كه توان راه رفتن نداشت. او مي گويد: مكرر از خدا مرگم را خواسته بودم تا آنكه در سال 1280 هـ.ق در عالم خواب سيد جليل القدر نوراني را ديدم كه كنار تختم ايستاده, و به من گفت: اگر شفا مي خواهي بايد به زيارت كاظمين بيايي. از خواب بيدار شدم و خوابم را به مادرم گفتم. مادرم كه مسيحي بود گفت: اين خواب شيطاني است. دو مرتبه خوابم برد. اين مرتبه زني را در خاب ديدم باچادر و روپوش كه به من گفت: برخيز كه صبح شد آيا پدرم با شما شرط نكرد كه او را زيارت كني و ترا شفا بخشد؟ گفتم پدر شما كيست؟ گفت: ((موسي بن جعفر)). گفتم شما كيستي؟ فرمود: من معصومه خواهر رضا هستم. از خواب بيدار شدم و متحير بودم كه به كجا بروم; به ذهنم آمد كه به خدمت ((سيد راضي بغدادي)) بروم. به بغدادي رفتم تا به در خانه او رسيدم, در زدم صدا آمد كيستي؟ گفتم: در را بازكن. همين كه سيدصدايم را شنيد به دخترش گفت: در را باز كن كه يك نفر نصراني است آمده مسلمان شود.  وقتي بر او وارد شدم گفتم: از كجا دانستيد كه من چنين قصدي دارم؟ فرمود: جدم در خواب مرا از قضيه خبر داد. او مرا به كاظمين نزد شيخ عبد الحسين تهراني برد; داستان خود را برايش گفتم, دستور داد مرا به حرم مطهر حضرت كاظم عليه السلام بردند و مرا دور ضريح طواف دادند عنايتي نشد; از حرم بيرون آمدم احساس تشنگي كردم; آب آشاميدم, حالم منقلب شد و روي زمين افتادم, گويا كوهي بر پشتم بود و از سنگيني آن راحت شدم. ورم بدنم از بين رفت و زردي صورتم به سرخي مبدل شد و ديگر اثري از آن مرض نديدم.خدمت شيخ بزرگوار رفتم وبه دست ايشان مسلمان شدم...(3)  شفاي مفلوج   حجه الاسلام والمسلمين آقاي شيخ محمود علي اراكي نقل كرد: كه من خودم مكرر ديدم شخصي را كه ((از پا عاجز و ناتوان بود كه پاهايش جمع نمي شد و قسمت پايين بدن را روي زمين مي كشيد و با تكيه به دو دست حركت مي كرد)) از حالش پرسيدم اهل يكي از شهرهاي قفقاز شوروي بود, گفت: رگهاي پايم خشكيده است و قادر به راه رفتن نيستم; رفتم مشهد از حضرت رضا شفا بگيرم نتيجه اي نگرفتم; آمده ام اينجا (قم) انشاء الله شفا بگيرم.  در يكي از شبهاي ماه رمضان بود, شنيديم نقال خانه حرم به صدا درآمد و گفتند: بي بي شخص فلجي را شفا داده است; ما كه بعدا" با درشكه با چند نفر از همراهان به اراك مي رفتيم در شش فرسخي اراك, همان شخص ناتوان را ديدم كه با پاهاي صحيح و سالم عازم كربلا است و معلوم شد كه آن روز او بوده كه شفاگرفته, او را به درشكه سواركرديم و تا اراك همراه ما بود(4)  شفاي پادرد و تقدير از عزاداري اهل بيت عليهم السلام    حضرت آيت الله حاج شيخ مرتضي حائري نقل فرمودند: كه شخصي بود به نام آقا جمال, معروف به ((هژبر)), دچار پادرد سختي شده بود به طوري كه براي شركت در مجالس, بايستي كسي او را به دوش مي گرفت و كمك مي كرد, عصر تاسوعا آقاي هژبر به روضه اي كه در مدرسه فيضيه از طرف آيت الله حائري تشكيل شده بود, آمد. آقا سيد علي سيف (خدمتگزار مرحوم آيت الله حائري) كه نگاهش به او افتاد به او پرخاش كرد كه: سيد اين چه بساطي است كه ذرآورده اي, مزاحم مردم مي شوي, اگر واقعا"سيدي برو از بي بي شفا بگير. آقاي هژبر تحت تاثير قرار گرفت و در پايان مجلس به همراه خود گفت: مرا به حرم مطهر ببر, پس از زيارت و عرض ادب با دل شكسته حال توجه و توسلي پيدا كرد و سيد را خواب ربود. در خواب ديد كسي به او مي گويد: بلند شو. گفت نمي توانم. گفته شد: مي‎تواني بلند شو و عمارتي را به او نشان داده و گفت: اين بنا از حاج سيد حسين آقاست كه براي ما روضه خواني مي كند, اين نامه را هم به او بده. آقاي هژبر ناگهان خود را ايستاده ديد كه نامه اي در دست دارد و نامه را به صاحبش رساند و مي گفت: ترسيدم اگر نامه را نرسانم دردپا برگردد و كسي از مضمون نامه مطلع نشد حتي آيت الله حائري, ايشان فرمودند: كه از آن به بعد آقاي هژبر عوض شد گوئي از جهان ديگريست و غالبا" در حال سكوت و يا ذكر خدا بود.(5)  نجات گمشده و عنايت به زائرين   خادم و كليد دار حرم و مكبر مرحوم آقاي روحاني (كه از علماي قم و امام جماعت مسجد امام حسن عسكري عليه السلام بوده اند) مي گويد: شبي از شبهاي سرد زمستان در خواب حضرت معصومه عليها السلام را ديدم كه فرمود: بلند شو و بر سر مناره ها چراغ روشن كن. من از خواب بيدار شدم ولي توجهي نكردم. مرتبه دوم همان خواب تكرار شد و من بي توجهي كردم در مرتبه سوم حضرت فرمود: مگر نمي گويم بلند شو و بر سر مناره چراغ روشن كن! من هم از خواب بلند شده بدون آنكه علت آن را بدانم در نيمه شب بالاي مناره رفته و چراغ را روشن كردم و بر گشته خوابيدم. صبح بلند شدم و درهاي حرم را باز كردم و بعد از طلوع آفتاب از حرم بيرون آمدم با دوستانم كنار ديوار و زير آفتاب زمستاني نشسته, صحبت مي كرديم كه متوجه صحبت چند نفر زائر شدم كه به يكديگر مي گويند: معجزه و كرامت اين خانم را ديديد! اگر ديشب در اين هواي سرد و با اين برف زياد, چراغ مناره حرم اين خانم روشن نمي شد ما هرگز راه را نمي يافتيم و در بيابان هلاك مي شديم.  خادم مي گويد: من نزد خود متوجه كرامت و معجزه حضرت و نهايت محبت و لطف او به زائرينش شدم .(6)  مبتلاي به جنون   آقاي مير سيد علي برقعي فرمودند: مردي اظهار مي داشت كه من در ايامي كه سفير ايران درعراق بودم, همسرم مبتلا به جنون شد به طوري كه كند به پاهايش زديم;روزي از سفارتخانه به منزل آمدم حال او را بسيار منقلب و آشفته ديدم, داخل اطاق مخصوص خود شدم و از همانجا متوسل شدم به مولا امير المومنين عليه السلام و عرض كردم يا علي چند سال است كه در خدمت شما هستم و غريب و تنهايم شفاي همسرم را از شما مي خواهم. همين طور در حال تحير بودم كه خدايا چه بكنم كه يك مرتبه خادمه منزل دويد و گفت آقا بياييد, گفتم همسرم فوت كرد؟ گفت: خير بهتر شد. من باعجله نزد عيالم رفتم, ديدم با حال طبيعي نشسته, عيالم به من گفت: اين چه وضع است, چرا به پاهاي من كند زديد؟! براي او توضيح دادم بعد گفتم چه شد كه شمايك مرتبه بهتر شديد؟ گفت: در همين ساعات خانم مجلله اي داخل اطاق شد گفتم شما كيستيد؟ فرمود من معصومه دختر موسي بن جعفر عليه السلام هستم. جدم اميرالمومنين علي عليه السلام امر فرمودند من شما را شفا بدهم و شما خوب شديد ...(7)  ضعف چشم  حاج آقا مهدي صاحب مقبره اعلم السلطنه (بين صحن جديد و عتيق) نقل كرده: كه من چندي قبل به ضعف چشم مبتلا شدم, بعد از مراجعه به اطباء, اظهار داشتند كه چشم شما آب آورده بايد برسد تا آن را عمل كنيم.  او مي گويد: بعد از آن هر وقت كه به حرم مشرف مي شدم مختصري از گرد و غبار ضريح را به چشمانم مي كشيدم و اين عمل باعث شد كه ضعف چشم من بر طرف شود به طوري كه الان بدون عينك, قرآن و مفاتيح مي خوانم.  دختر لال   حجه الاسلام آقاي حاج آقا حسن امامي چنين نوشته اند كه: روز پنجشنبه دهم رجب 1385 هـ.ق دختري 13 ساله از اهالي ((آب روشن آستارا)) به اتفاق پدر و مادرش به قم آمدند در حالي كه دختر در اثر مرضي دچار عارضه لالي شده بود و قوه گويايي خود را از دست داده بود و با مراجعه به اطباء هم معالجه نشده بود, در حالي كه از دكترها مايوس بودند به كنار قبر مطهر فاطمه معصومه عليها السلام پناهنده شدند.  به مدت دو شب در كنار ضريح مبارك نشسته گاهي در حال گريه و گاهي با زبان بي زباني مشغول راز و نياز بود كه يك مرتبه همه چراغهاي حرم خاموش گرديد. در همان حال دختر مذكور مورد عنايت حضرت قرار گرفت و صيحه عجيبي كشيد كه خدام و زائرين شنيدند. جمعيت هجوم آوردند تا مقداري از لباس او را به عنوان تبرك بگيرند. خدام دختر را به كشيك خانه بردند تا جمعيت متفرق شدند. دختر گفت: در همان وقت خاموشي چراغهاي حرم, چنان روشنايي و نوري ديدم كه در تمام عمرم مثل آن را نديده بودم و حضرت را ديدم كه فرمود: خوب شدي و ديگر مي تواني سخن بگويي و حرف بزني; من فرياد زدم, ديدم زبانم باز شده است.. (8)  مبتلا به سل   حاج آقا مهدي صاحب مقبره اعلم السلطنه مي گويد: مردي از دهات خلجستان قم دچار مرض سل مي شود. به پزشكان قم مراجعه مي كند ولي نتيجه اي نمي گيرد. به تهران مي رود و مشغول معالجه مي شود تا وقتي كه تمام داراييش راخرج مي كند اما به نتيجه اي نمي رسد, مايوس و تهيدسيت به وطن برمي گردد. در آنجا هم اهالي به او مي گويند: تو كه در اينجا چيزي نداري, مرضي هم كه به آن مبتلا هستي مرضي است مسري, ماندن تو باعث گرفتاري ساير اهالي مي شود, پس از اينجا برو.  به ناچار از وطن آواره و با دستي تهي و بدني رنجور وارد قم مي شود و در صحن جديد در ايوان يكي از مقبره هاي حرم مطهر در حالي كه دل از همه جا بريده و دل به عنايات فاطمه معصومه عليها السلام بسته بود خوابش مي برد, در اثر عنايات بي بي وقتي از خواب بيدار مي شود هيچگونه اثري از بيماري در خود نمي بيند.(همان مدرك, ص 51(  اداء دين و گشايش در زندگي   حاج آقا تقي كمالي, از خدام آستانه مقدسه مي گويد: در سال1302هـ.ش درآستانه مقدسه متحصن شده و پناهنده به آن بانوي معظمه بودم و در يكي از حجرات صحن نو منزل داشتم;روزگارم به تلخي و سختي سپري مي شد و كاملا" تحت فشار بي پولي و نداري قرار گرفته بودم; زندگاني را با قرض از كيسه اطراف حرم مي گذراندم تا اينكه يك روز بعد از اداي فريضه صبح خدمت بي بي مشرف شده و وضع خود را به عرض رساندم; در اين حال ديدم كيسه پولي روي دامن افتاد; مدتي صبر كردم به خيال اين كه شايد اين كيسه پول مال زوار محترم باشد تا به صاحبش رد نمايم, ديدم خبري نشد فهميدم كه مرحمتي خانم است به حجره خود برگشتم وقتي كيسه را بازكردم مبلغ 4 تومان در آن بود. ابتدا بدهي هايم را پرداختم وبه مدت چهارده ماه خرج مي كردم و تمام نمي شد تا آنكه روزي حضرت حجه الاسلام والمسلمين آقاي حسين حرم پناهي تشريف آوردند و از وضع زندگي من جويا شدند من موضوع را اظهار نمودم در همان ايام به آن عطيه خاتمه داده شد(9)  شفاي يكي از خدام حرم   اين كرامت كه به حد تواتر رسيده از اين قرار است: كه يكي از خدام آن حضرت بنام ((ميرزا اسد الله)) به سبب ابتلاي به مرضي انگشتان پايش سياه شده بود;جراحان اتفاق نظر داشتند كه بايد پاي او بريده شود تا مرض به بالاتر از آن سرايت نكند, قرار شد كه فرداي آن روز پاي او را جراحي نمايند. ميرزا اسد الله گفت: حال كه چنين است امشب مرا ببريد حرم مطهر دختر موسي بن جعفر عليه السلام. او را به حرم بردند; شب هنگام خدام در حرم را بستند و او پاي ضريح از درد پا مي ناليد تا نزديك صبح, ناگهان خدام صداي ميرزا را شنيدند كه مي گويد: در حرم را باز كنيد حضرت مرا شفا داده, در را باز كردند ديدند او خوشحال و خندان است. او گفت:  درعالم خواب ديدم خانمي مجلله آمد به نزد من و گفت چه مي شود ترا؟ عرض كردم كه اين مرض مرا عاجز نموده و از خداي شفاي دردم يا مرگ را مي خواهم, آن مجلله گوشه مقنعه خود را بر روي پاي من كشيد و فرمود: شفا داديم ترا. عرض كردم شما كيستيد؟ فرمودند: مرا نمي شناسي؟! و حال آنكه نوكري مرا مي كني; من فاطمه دختر موسي بن جعفرم.  بعد از بيدار شدن, قدري پنبه در آنجا ديده بود آن را برداشته و به هر مريضي ذره اي از آن را مي دادند و به محل درد مي كشيد,شفا پيدا مي كرد. او مي گويد: آن پنبه در خانه ما بود تا آن وقتي كه سيلابي آمد و آن خانه را خراب كرد و آن پنبه از بين رفت و ديگر پيدا نشد.(10)  شفاي چشم دختر ده ساله   آقاي حيدري كاشاني (واعظ) نقل مي كند كه يكي از رفقاي روحاني ايشان در محضر آيت الله بهاءالديني ((ره)) نقل مي كرد: كه روزي ديديم بر روي مردمك چشم دختر ده ساله ما دانه كوچكي پيدا شده, وقتي به دكتر متخصص مراجعه كرديم; بعد از معاينه, ايشان اظهار نمودند كه بايد عمل شود ولي عمل خطر دارد.  دختر, وقتي اين را شنيد بنا كرد ناراحتي كردن و اينكه من عمل نمي خواهم و مي گفت: مرا به حرم حضرت معصومه عليها السلام ببريد. اين را گفت و با سرعت به طرف حرم دويد, ما هم به دنبال او آمديم تا رسيد به حرم, شروع كرد به گريه كردن و خطاب به بي‌بي گفت: ((يا حضرت معصومه من عمل نمي خواهم)) و چشم خود را به ضريح حضرت مي‎ماليد و حال عجيبي داشت, ما هم از ديدن اين منظره منقلب شديم, بعد از اين حالت توسل, او را بغل كردم و دلداري دادم و به او گفتم: خوب خواهي شد, او را داخل صحن حرم مطهر بردم, ناگهان نگاهم به چشم او افتاد ديدم هيچ گونه اثري از آن دانه خطرناك وجود ندارد.  عطاي مخارج ميهماني   آقاي حيدري كاشاني مي فرمايد: روزي كه ما در منزل چيزي براي پذيرايي نداشتيم عده اي از كساني كه در شهرستان محل تبعيد ما (بيرجند) با ما آشنا بودند, به منزل ما آمدند, من متحير بودم كه چه كنم؟ آمدم حرم و همان داخل صحن عرض كردم: ((بي بي جان)) خودتان وضع ما را مي دانيد, اين را كه گفتم در وسط حرم در حال حركت بودم كه صداي خانمي را - كه مرا صدا مي كرد - شنيدم, ايستادم, او مبلغي پول به من داد و گفت اين مال شماست. من به حركت خود ادامه دادم; مجددا" آن خانم مرا صدا زد و مبلغ ديگري پول به من داد و گفت: اين هم مال شماست. اينجا بود كه رو كردم به گنبد حضرت و عرض كردم: بي بي جان, بسيار متشكرم. برگشتم به خانه و با آن مبلغ وسايل پذيرايي لازم را فراهم نمودم. خانم ما (كه از بي پولي ما مطلع بود) گفت: پول را از كجا تهيه كردي؟ گفتم: فاطمه معصومه عليها السلام عنايت فرمود.  حضرت رضا عليه السلام مريض را به حرم خواهر مي فرستد   آقاي حيدري كاشاني مي گويد: بعد از يك دهه سخنراني در مسجد گوهرشاد, خانمي پيش من آمد و گفت: پسر جوان مريضي داشتم كه شبي حضرت رضا عليه السلام را در خواب ديدم, حضرت فرمود: يكي از دو مريضي جوانت را شفا دادم, مريضي دوم (او را خواهرم در قم شفا خواهد داد) به نزد خواهرم در قم برو. حال كه شما عازم قم هستيد اين شصت تومان را داخل ضريح حضرت بينداز; من چند روز ديگر به قم خواهم آمد. من به او گفتم: شما موقع آمدنتان به مشهد به قم نرفتيد؟ گفت: نه. گفتم: اين فرمايش حضرت گلايه اي بوده از شما كه چرا در طول راه مسافرت به مشهد به زيارت خواهر ايشان نرفته ايد؟ (كرامات نقل شده از آقاي حيدري كاشاني ضبط صوتي و تصويري و در واحد سمعي, بصري آستانه مقدسه موجود است.)  نزول رحمت الهي   بار ديگر شبانگاهان دست فياض الهي از آستين كريمه اهل بيت به درآمد وچراغي به روشني خورشيد ولايت فراروي عاشقان دلسوخته بر افروخت. سخن از گفـته هاي دور نمي باشد بلكه حقيقي است محقق در جمعه شب 23/2/73 آري بار ديگر در آن شب شاهد گشوده شدن خزائن غيب گشتيم و نزول رحمت الهي: آن كه مورد عنايت قرار گرفت مسافري بود از راه دور, دختري چهارده ساله از اهالي ((شوط)) ماكو, از شهرهاي آذربايجان كه خود با ما چنين سخن مي گويد: رقيه امان الله پور هستم از اهالي ((شوط)) ماكو, چه ار ماه پيش بر اثر يك نوع سرماخوردگي از هر دو پا فلج شدم; خانواده ام مرا به بيمارستانهاي مختلف در شهرهاي ماكو, خوي و تبريز بردند, ولي همه پزشكان پس از عكسبرداري و انجام آزمايش مكرر, از درمانم عاجز شدند و من ديگر نمي توانستم پاهايم را حركت دهم تا اين كه چهارشنبه شب (21/2/73) در عالم رويا ديدم كه خانمي سفيد پوش سوار بر اسبي سفيد به طرف من آمدند و فرمودند:  ((چرا از همان ابتداي بيماري پيش من نيامدي تا شفايت دهم؟)) با اضطراب از خواب پريدم و جريان خواب را با عمو و عمه ام در ميان گذاشتم و آنها نيز بلافاصله مقدمات سفر به قم را فراهم آوردند. لذا روز جمعه (23/2/73) ساعت 30/7 دقيقه بعد از ظهر به حرم مطهر مشرف شديم. پس از نماز, مشغول خواندن زيارتنامه شدم كه ناگهان صداي همان خانمي كه در خواب ديده بودم به گوشم رسيد كه فرمود: ((بلند شو, راه برو, كه شفايت دادم.))  من ابتدا توجهي نكردم و باز مجددا" همان صدا با همان الفاظ تكرار شد; اين بار به خود حزكتي دادم و مشاهده كردم كه قادر به حركت مي باشم و مورد لطف آن بي بي دو عالم قرار گرفته ام. (اين كرامت از زبان فرد شفا يافته با صدا و تصوير توسط سمعي و بصري آستانه مقدسه ضبط شده است.)  نسيم رحمت   خواهر پروين محمدي اهل باختران در سال سوم دبيرستان مبتلا به تشنج اعصاب شدند و پس از بي اثر بودن معالجات مكرر و نااميدي از همه جا همراه خانواده عازم مشهد مقدس مي شوند به اميد شفا از امام رضا (عليه السلام.)  اكنون مادر ايشان اين كرامت را اينگونه بيان مي فرمايند: وقتي به قم رسيديم با خود گفتم خوبست اول به زيارت خواهر امام رضا(ع)برويم اگر جواب نداد به مشهد مي رويم; ساعت 2 بعد از نيمه شب بود كه به قم رسيديم; ساعت 9 صبح به حرم مشرف شديم و دختر را كه به سختي خوابش مي برد و در اثر تشنج اعصاب دچار مشكلاتي مي شد با حال توجه و توسل به حضرت معصومه(س), به نزديك ضريح بردم و براحتي خوابيد.  پس از مدتي كه نماز ظهر و عصر گذشت بوي عطر عجيبي حرم را گرفت و ديدم دست راست دخترم سه مرتبه به صورتش كشيده شد و رنگ او برافروخته شد و گوشه چادر او را كه به ضريح بسته بودم باز شد; در همين حال دخترم به راحتي از خواب بيدار شد و گفت مادر كجاييم؟  گفتم: حرم حضرت معصومه(س). گفت: مادر گرسنه ام!! من كه ماهها بودحسرت شنيدن اين كلمه را از او داشتم, گفتم: برويم بيرون حرم; با هم داخل صحن حرم شديم از او پرسيدم: احساس ناراحتي نمي كني؟ گفت: نه, الحمد الله خوب هستم. و من احساس كردم كه حالت او طبيعي شده است و از حضرت معصومه تشكر مي نماييم. (اين كرامت روز پنجشنبه 73/4/2 هـ.ش واقع شده كه ضبط صوتي, تصويري گفتگوي ياد شده در واحد سمعي, بصري آستانه موجود است.)  ‌شربتي شفابخش   روز چهاردهم شعبان برابر با 26 ديماه 1373هـ.ش و در آستانه عيد بزرگ نيمه شعبان بارگاه ملكوتي كريمه اهل بيت عليهم السلام پذيراي ميهماني است كه از راه دور آمده, او همسايه برادر است كه به دعوت خواهر او به اميد شفا به اين بارگاه رو آورده است, او امير محمد كوهي ساكن مشهد و كارمند سابق اداره امور اقتصادي و دارايي آن شهر است كه داستان خود را چنين بيان مي كند:  سه سال بود كه به بيماري فلج مبتلا بودم و قادر به حركت نبودم و با ويلچر حركت مي كردم; پيش اطباء متخصص مشهد و تهران رفتم و مراحل مختلف درمان را (از عكس و آزمايش و سي تي اسكن و غيره) گذراندم و بارها در بيمارستان بستري شدم و در مجالس دعا و توسل در حرم مطهر حضرت رضا عليه السلام به قصد شفا شركت كردم ولي عنايتي نشد در همين اواخر به خاطر ناراحتي زياد ((خود و خانواده ام)) به حرم مشرف شدم و با سوز دل عرض كردم: آقا! شما غير مسلمانان را محروم نمي كنيد پس چرا به من شيعه توجه نمي فرماييد؟! آقا يا جوابم را بده يا مي روم قم و به خواهرتان شكايت مي كنم و او را واسطه قرار مي دهم; آنگاه خطاب به حضرت معصومه عليها السلام عرض كردم: من كه همسايه برادر شما هستم و فردي عائله مندم و در عمر خود خيانتي نكردم و در حد توان درستكار بودم چرا ايشان مرا شفا نمي دهند؟  بعد از اين توسل و عرض گلايه در عالم خواب خانمي را ديدم به من فرمود: شما بايد به قم بيايي تا شفايت دهم. عرض كردم شما كه به خانه ما آمدي و ميهمان ما هستي همينجا شفايم بده; من پولي ندارم كه به قم بيايم. فرمود: شما بايد به قم بيايي.  من خوابم را به عيال و فرزندانم نقل كردم, پس از مدتي پسرم به من گفت:پدر! ما كه همه دارايي خود را در راه معالجه شما خرج كرديم,من مبلغي - را از فروختن چند جعبه نوشابه اي كه در خانه داشتيم - تهيه نمودم; اين را خرج سفر كنيد و به قم برويد, اميدوارم كه شفا پيدا كنيد.  من راهي قم شدم, پس از رسيدن به قم وضو گرفتم و وارد حرم شدم; از دو نفر تقاضا كردم زير بغلهاي مرا گرفته و كنار ضريح ببرند; مرا كنار ضريح بردند(خسته بودم و ناتوان) بعد از زيارت و التجاء بسيار همان كنار ضريح پتوي خود را به سر كشيده, خوابم برد.  در عالم خواب خانمي را ديدم با چادر مشكي و روبندي سبز رنگ به من فرمود: پسرم خوش آمدي, اكنون شفا يافتي برخيز, تو هيچ بيماري نداري. عرض كردم: من بيمار و زمين گيرم. ايشان پياله گلي پر از چاي را به دست من داد و فرمود: بخور.  من چاي را خوردم; ناگهان از خواب بيدار شدم ديدم مي توانم روي پا بايستم, از جا برخاستم و خود را به ضريح مقدس رساندم و بالاخره در اين روز, عيدي خود را از ((بي بي)) گرفتم. (اين كرامت ضبط صوتي و تصويري شده و در سمعي, بصري آستانه موجود است.)  پي نوشتها: [1] علامه مجلسي، بحارالانوار، ج 102، ص 132 [2] . [1] فوائد الرضويه, ص 379, با تصرف  [3] دارالسلام, ج 2, ص 169  [4] سيدمهدي صحفي، زندگاني حضرت معصومه، ص 47 [5] همان، ص 45 [6] محمدصادق انصاري، وديعه آل محمد، ص 14 [7] قوام اسلامي جاسبي، بشارة المومنين، ص 43  [8] همان, ص 49 [9] بشارت المؤمنين، ص 52 [10] انوار المشعشعين، محمدعلي قمي، ص 216 [13] قم شناسي و گردشگري، ص 292 [14] علامه اميني، الغدير، ج 1، ص 196 [15] ريا حين الشريع، ج 5، ص 35 [16] علامه مجلسي، بحار الانوار، ج 6، ص 228 |